

نجات از چاه پس از ۶ روز

پسر جوان پس از ۶ روز جدال با مرگ در عمق چاه با کمک آتش‌نشانی نجات یافت.

به گزارش سایت خبری پرسون، پسر جوان که به داخل چاهی خشک سقوط کرده بود، پس از شش روز به طرز معجزه‌آسایی نجات پیدا کرد. پدر و دختری که برای چیدن توت به بالای چاه رفته بودند، متوجه ناله این پسر جوان شده و با آتش‌نشانی تماس گرفتند.

حسن ۲۶ ساله با خانواده‌اش در شهراپور استان خراسان شمالی زندگی می‌کند. عصر دهم اردیبهشت امسال از محل کارش بیرون رفت تا راهی خانه شود اما هیچ‌وقت به خانه نرسید. با طولانی‌شدن غیبتش، خانواده‌اش به تلفن همراهش زنگ زدند اما خاموش بود. به محل کارش رفتند و سراغش را گرفتند که همه گفتند آنجا را ترک کرده و راهی خانه شده است. تا پایان شب به بیمارستان‌ها و روستاهای اطراف سرکشی کردند اما حسن را پیدا نکردند. به همین خاطر به کلانتری محله رفتند و موضوع ناپدیدشدن او را خبر دادند. هر روز که می‌گذشت، دل‌نگرانی خانواده بیشتر می‌شد. شش شبانه‌روز گذشت و در بی‌خبری از وی بودند تا این که عصر ششمین روز یکی از همسایه‌ها به خانه‌شان آمد و اطلاع داد حسن در چاه سقوط کرده بود و اکنون در بیمارستان است. خانواده سریع راهی بیمارستان شدند. پاهای و سر حسن زخمی شده و روی تخت خوابیده بود. پزشکان دورش جمع شده بودند و می‌گفتند خدا معجزه کرده که این جوان بعد از شش شبانه‌روز بدون غذا و آب، زنده مانده است. وقتی با او صحبت کردند، پی بردند که او در چاه خشک یک مزرعه در منطقه ایشتر شهر گرمه استان خراسان افتاده بوده است. جوان نجات‌یافته برای ادامه درمان به بیمارستان دیگری رفت و بعد از چند روز بستری‌بودن مرخص شده و به خانه برگشت.

حسن درباره معجزه زنده‌ماندنش گفت: عصر روز حادثه از محل کار بیرون آمدم تا به خانه برگردم. هر چه منتظر شدم خودروپی نبود که سوار شوم. پیاده راه افتادم تا به خانه برسم. موقع پیاده‌روی به منطقه ایشتر رسیدم. دیدم چند کبوتر از داخل چاه بیرون آمدند. از روی کنجاوی گوش‌ام را کنار دهانه چاه گذاشته و مشغول تماشای کبوترها شدم. پایم سرخورد و داخل چاه خشک که ۱۰ متری عمق داشت، افتادم. تلاش کردم تا از چاه بیرون بیایم که نشد. آب و غذایی در کار نبود و گرسنه و تشنه مانده بودم. تلفنم بالای چاه بود و نشد برای نجاتم درخواست کمک کنم. اولین شب با تلخی و سختی گذشت. پاهایم درد می‌کرد و سرم آسیب‌دیده بود. توانسته بودم گرسنگی را تحمل کنم اما طاقت تشنگی را نداشتم. فقط امیدم به خدا بود که مرا نجات دهد. صبح دوباره فریاد کمک‌خواهی سر دادم تا شاید کسی صدایم را بشنود و نجاتم دهد. تا روز سوم این طور گذشت. صدای موتوربرق شنیدم، فریاد زدم اما انگار مزرعه‌دار صدایم را نشنیده بود و رفت. روزها می‌گذشت و همچنان در عمق چاه مانده بودم. بدنم ضعیف شده و تشنگی رمقی برایم نگذاشته بود. روز ششم که شد، دیگر امیدم کمرنگ‌تر شد. انگار به ثانیه‌های مرگم نزدیک می‌شدم.

مرد نجات‌یافته ادامه داد: با آخرین رمق‌هایی که برایم مانده بود، دوباره از جایم بلند شدم و صدای کمک‌خواهی سر دادم. عصر که شد دوباره صدا زدم: «کمک». بعد صدای پارک موتورسیکلت شنیدم و امید در دلم روشن شد. همین‌طور که فریاد می‌زدم، یکدفعه مردی همراه دختری خردسال مقابل دهانه چاه آمدند. اول احساس کردم سراب می‌بینم و بعد گفتم شما واقعی هستید، گفتند: آره. گفتم کمک کنید شش شبانه‌روز است در چاه افتاده‌ام. آب و غذا نخورده‌ام. سریع بطری آب و کمی نان داخل چاه فرستادند. آتش‌نشانی را خبر کردند که آنها بعد از حضور در محل، نجاتم دادند. چند روز بیمارستان بستری بودم و بعد مرخص شدم. خداوند معجزه کرد و آن پدر و دختر را به چاه رساند که ناجی‌ام شوند.

جواد غیائی، مدیر سازمان آتش‌نشانی شهراپور استان خراسان شمالی گفت: عصر شانزدهم اردیبهشت امسال در تماس تلفنی مردی متوجه شدیم که فردی به داخل چاهی به عمق ۱۰ متر سقوط کرده است. همراه گروهی از آتش‌نشانان در محل حاضر شدیم. آن جوان شش شبانه‌روز بدون آب و غذا در چاه افتاده بود. رمقی نداشت که او را بیرون آوریم. با مردی که او را یافته بود، حرف زدیم و معلوم شد عصر آن روز با دختر خردسالش برای چیدن توت از درختان آن مزرعه به آنجا رفته بودند. اول خواستند توت درخت اولی را بچینند اما با اصرار دخترش برای چیدن توت آخرین درخت که نزدیک چاه بود، رفته‌اند و همان جا صدای کمک شنیدند. رد صدا را گرفته که به چاه خشکیده رسیدند و دیدند مردی در آن سقوط کرده و برای نجاتش از آتش‌نشانی کمک خواستند. بعد بطری آب‌ونان به او دادند. خوشحال بودند که توانستند او را نجات دهند.

منبع: جام جم